

Shaykh Anṣārī's Methodology of Jurisprudential Argument: From Process to Structure¹ (Case Study: Rulings on Mu'āṭāt)

Ahmad Saeedi

Corresponding author, Researcher at the Higher Institute of Jurisprudence and Principles of Javadalaimeh (PBAH) Qom- Iran. E-mail: asaedi91@gmail.com

Muhammad Ashayeri-Monfared

Associate Professor, Translation Department, Language, Literature and Cultural Studies Higher Education Complex, Al-Mustafa International University. Qom- Iran.

E-mail: m.ashaiery@gmail.com

 <https://orcid.org/0000-0002-8847-0554>

Receiving Date: 2024-01-23; Approval Date: 2024/12/18

Abstract

The continuum theory of the jurisprudential process is a significant yet overlooked aspect of jurisprudential studies. A fragmented approach to the arguments of fuqahā' (jurists) has led to numerous ambiguities in their methods of inferential summarization. Therefore, uncovering the implicit categories, their structural arrangement, and their interrelationships in the works of jurists can help

1. Saeedi. A (2025). "Shaykh Anṣārī's Methodology of Jurisprudential Argument: From Process to Structure (Case Study: Rulings on Mu'āṭāt)". *Methodology of Islamic Studies*. p.p: 147–170.  10.22081/MIS.2025.68408.1042



This Article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

clarify these ambiguities and resolve related issues.

Employing the method of qualitative documentary and inductive content analysis, this study seeks to articulate the stages of Shaykh Anṣārī's jurisprudential reasoning and its underlying continuum through a case study of the rulings on mu'āṭāt (contractual exchange without formal declaration). By comparing two key cases concerning the ruling on mu'āṭāt, we identify a structured continuum in Shaykh Anṣārī's jurisprudential methodology. This continuum consists of the following stages: delineating the point of contention, narrating the opinions of jurists, establishing a foundational principle based on jurisprudential maxims before introducing imārāt (indications leading to speculative reasoning), examining the evidence supporting the aṣl al-awwalīyah (primary principle), analyzing the evidence opposing the primary principle, and finally, evaluating the supporting evidence, opposing evidence, and the primary principle in relation to one another.

Recognizing this continuum allows for a clearer understanding of Shaykh Anṣārī's seemingly contradictory approach to the methodologies employed in these two cases. It also clarifies why he prioritized the practical principle before addressing imārāt and explains his dual stance regarding the narration from Kāshif al-Ghiṭā'-initial rejection followed by acceptance.

Keywords: Methodology, Shaykh Anṣārī, Mu'āṭāt, Problem-Solving Steps, Evidence in Favour and Opposition.

روش‌شناسی استدلال فقهی شیخ انصاری از فرایند تا ساختار (مطالعه موردی: حکم معاطات)^۱

احمد سعیدی

پژوهشگر مؤسسه عالی فقه و اصول جواد الائمه (علیه السلام) (نویسنده مسئول)

محمد عشایری منفرد 

دانشیار گروه مترجمی، مجتمع آموزش عالی زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی، جامعه المصطفی العالمیه (علیه السلام)، قم - ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۸

چکیده

پیوستارشناسی روند فقهی از نکات مهم و مغفول فقه‌پژوهی است. نگاه جزیره‌ای به استدلال‌های فقهی باعث به وجود آمدن ابهامات فراوانی در شیوه جمع‌بندی استنباطی ایشان شده است و کشف تیرها و عناوین پنهان و نوع چینش و ارتباط آن‌ها با هم در کار فقهی، باعث حل این ابهامات و اشکالات می‌شود. در این مقاله، سعی شده تا با روش «تحلیل محتوای کیفی اسنادی و استقرایی» مراحل فقه‌پژوهی شیخ انصاری و پیوستار پنهان آن با مطالعه موردی حکم معاطات بیان شود. با مقایسه دو پرونده مهم در حکم معاطات، می‌توان به پیوستاری از مراحل فقه‌پژوهی شیخ انصاری رسید که عبارت است از: تحریر محل نزاع، نقل اقوال فقهی، تأسیس اصل بر مبنای اصول فقهی قبل از بیان امارات، فحص از ادله موافق با اصل اولیه، فحص از ادله مخالف با اصل اولیه و نسبت‌سنجی ادله موافق.

۱. سعیدی، احمد و محمد عشایری منفرد (۱۴۰۳). روش‌شناسی استدلال فقهی شیخ انصاری از فرایند تا ساختار: (مطالعه موردی: حکم معاطات). دوفصلنامه روش‌شناسی علوم اسلامی. سال اول، ش: ۱، صص: ۱۴۷-۱۷۰. doi



ادله مخالف و اصل اولیه. باتوجه به این پیوستار می توان به علت رفتار ظاهراً متناقض شیخ انصاری با اجماعاتی که در دو پرونده به کار برده است، چرایی طرح اصل عملی قبل از طرح امارات و همچنین حکمت رفتار دوگانه وی در نقل قول کاشف الغطاء یعنی پذیرش پس از انکار پی برد.

کلیدواژه ها: روش شناسی، شیخ انصاری، معاطات، مراحل حل مسئله، استدلال فقهی.

مقدمه

یکی از مباحث مغفول و درعین حال ارزشمند فقه پژوهی، توجه و نگاه به سیر مباحث و نحوه چینش استدلال ها کنار هم است، نگاهی که از بالا بر مطالب انداخته شده و خود را درگیر جزئیات نکند. آنچه برای فقیه اهمیت داشته و اساس استنباط فقهی او را تشکیل می دهد، فرایندی است که با کنار هم گذاردن عناصر استدلالی شکل می گیرد. گرچه هر کدام از عناصر استدلالی اهمیت خود را دارا هستند؛ اما مهم تر از آن ها، پیوستاری است که دستان هنرمند فقیه با چینش و رفت و آمد بین عناصر شکل می دهد و نتیجه نهایی نیز از این فرایند استخراج می شود. بسیار شده که علی رغم تسلط جزء به جزء به استدلالات و حتی روش فقهایی فقها، باز هم اشکالات و ابهامات ظاهری فراوانی در عملیات استنباط آن ها دیده می شود. جواب این اشکالات و رفع ابهامات، نیازمند علم به نوع پردازش و چینش استدلالات داشته و با نگاه جزیره ای به فرایند فقهایی میسر نیست. باید پیوستارشناسانه به مجموع ادله و استنباطات فقهی نگریسته شود تا بتوان به علت جمع بندی و نتیجه گیری نهایی فقهایی پی بُرد، وگرنه با نگاه تک به تک و جزیره ای این کار امکان پذیر نیست.

«پیوستار» به معنای «مجموعه ای فشرده و همبند» (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، واژه های مصوب) و «رَوند» به معنای «رفتار» و «طریقه» و مترادف «روش» و «رویه» است (معین، ۱۳۸۷، ج ۲). تفاوتی که روند با پیوستار دارد، آن است که ما در روند فقهی ناظر به مراحل استدلال به عنوان یک کل منسجم نبوده و در پی توضیح تقدم و تأخرهای موجود در متن نیستیم؛ بلکه به توالی عناصر فقهی پشت سرهم نگاه می کنیم و به صورت بسیط آن ها را توضیح می دهیم. اما آنچه که از پیوستارشناسی

روش شناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴
۱۵۴

یک متن، مورد انتظار است توضیح دقیق چینش و تقدم و تأخرهای عناصر مختلف و تحلیل آن است. در پیوستارشناسی باید به اجزای مختلف روند، به عنوان یک نظام واحد نگاه شود و جایگاه هر کدام و ارتباط اجزای مختلف با هم را تحلیل کرد. طبق این بیان، منظور از پیوستارشناسی روند فقهی، شناخت و بررسی مجموعه‌ای همبند و نظام‌مند از هر آنچه که فقیه در رویه و جریان استدالات فقهی خود آورده و تحلیل چرایی و چگونگی ارتباط آن‌ها با هم است. برخی به پیوستار فقهی، الگوریتم فقهی نیز گفته‌اند (واسطی، ۱۳۹۹).

منظور از «گسسته‌نما»، شیئی است که در ظاهر به صورت گسسته، جدا از هم و پاره شده وجود داشته؛ اما در نگاه دقیق‌تر، هیچ گسستگی در آن مشاهده نشود. به عبارت دیگر، شیئی که در اثر خطای دید و بی دقتی، شیئی گسسته و پاره پاره دیده می‌شود؛ اما در واقع شیئی به هم پیوسته است، گسسته‌نما نام دارد. لذا منظور از پیوستار گسسته‌نما نیز مجموعه همبند و فشرده‌ای است که در نگاه اولیه به صورت مجموعه‌ای جدا از هم و پاره پاره مشاهده می‌شود؛ اما با دقت بیشتر مشخص می‌شود که در واقع مجموعه‌ای پیوسته و بدون گسستگی بوده است. با توجه به آنچه بیان شد مشخص می‌شود که منظور از عنوان مقاله، بررسی مجموعه همبند و فشرده‌ای از طریقه و روش شیخ انصاری در استدلال فقهی است که در نگاه اول به صورت مجموعه جدا از هم تلقی شده؛ اما در واقع این گونه نیست.

پژوهش‌هایی که از نوع پیوستارشناسی استدالات فقهی باشد زیاد نیست و غالباً به پیوستارشناسی اجتهادی یا الگوریتم اجتهاد به صورت مطلق از پیوستارشناسی فقهی خاص می‌پردازند. از آن جمله نوشتار آقای عبدالحمید واسطی است که در آن به بیست مرحله و محور در فرایند کلی استنباط اشاره می‌کند (واسطی، ۱۴۰۱، ۱۴/۲). این کتاب که تا جلد دوم به مرحله چاپ رسیده است، سعی دارد تا در هر جلد، به بخشی از این مراحل پرداخته و آن‌ها را از حیث روشی مورد مذاقه و بررسی قرار دهد. علی‌رغم تلاش خوب نویسنده در این کتاب، الگوریتمی که بیان می‌کند نظر شخصی خود بوده و از موضوع پژوهش پیش‌رو که بررسی پیوستار یا همان الگوریتم اجتهادی شیخ انصاری است خارج است.

پژوهش آقای جلالی نیز نمایی کلی از عملیات اجتهاد را به تصویر کشیده؛ اما به فرایندها نپرداخته است (جلالی، ۱۳۸۸). جدای از این، این مقاله نیز به صورت کلی است و ناظر به پیوستار فقهی یا الگوریتم اجتهادی شیخ انصاری نبوده است. علاوه بر پژوهش‌های بالا، پژوهش‌هایی نیز در روش استدلال فقهی شیخ نگاشته شده است؛ مثل تحقیق آقای برزگر (برزگر، ۱۳۹۲)، و آقایان حسینی زید و همکارانش (حسینی زید و دیگران، ۱۴۰۰). این پژوهش‌ها ناظر به پیوستار و چینش عناصر استدلالی نبوده و به بررسی تک‌روش‌های شیخ انصاری در حلّ مسایل می‌پردازند.

شاید جای تعجب باشد که پژوهشی که بیشترین قرابت را به موضوع مقاله پیش‌رو داشته و سعی در پیوستارشناسی مباحث فقهی شیخ انصاری کرده است، از آقای سید لاری می‌باشد که از فقه‌های قرن گذشته است. او در این نگاشته که تعلیق‌های بر مکاسب است، تلاش کرده که در برخی موضوعات، قبل از ورود به بحث، عناوین و تیتروهای پنهان شیخ انصاری را بیان کند و با همان ترتیب وارد شود (لاری، ۱۴۱۸ق). اما وی نیز صرفاً به بیان عناوین پرداخته و مفصلاً به سراغ استخراج نظام پیوستاری، تحلیل و چرایی آن نرفته است.

روش تحقیقی که در این مقاله به کار رفته، روش «تحلیل محتوای کیفی» است. تحلیل محتوای کیفی با واکاوی مفاهیم، اصطلاحات و ارتباطات بین این مفاهیم، سعی در استنباط و آشکارکردن الگوی‌های نهان در متن هدف را دارد (مؤمنی‌راد و دیگران، ۱۳۹۲). نوع روش تحلیل محتوای کیفی در این مقاله نیز ترکیبی از «تحلیل اسنادی» و «تحلیل استقرایی» است. تحلیل اسنادی، عبارت از بررسی کتابخانه‌ای اسناد و منابع در دسترس در مقابل مطالعه موردی، مردم‌نگاری، روش‌شناسی مردم‌نگارانه و روش تاریخی-تطبیقی است (صادقی‌فسائی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴). تحلیل استقرایی نیز عبارت از: بررسی موارد جزئی برای رسیدن به یک قاعده و الگوی کلی (تبریزی، ۱۳۹۳). از آنجاکه در مقاله حاضر، منبع استخراج پیوستار، متن موجود از شیخ انصاری است و از دیگرسو، با بررسی موارد جزئی سعی در رسیدن به یک قاعده و نظام کلی در پیوستار فقهی دارد؛ لذا نیاز به استفاده از روش تحلیل کیفی اسنادی و استقرایی مفید خواهد بود.

در این مقاله، پس از آنکه به تشریح و طرح مسئله پرداخته و سؤالات منقح شد، پیوستار فقه پژوهی شیخ انصاری باتوجه به دو پرونده یادشده بیان می شود و توضیح تک تک آن ها خواهد آمد. در هر کدام از عناصر پیوستاری و چینش آن ها، شاهد مطلب از پیوستار استدلالی شیخ ذکر می شود و علاوه بر این، درباره آن عنصر پیوستاری، توضیحات و موارد کاربردی در کار دیگر فقها نیز بیان خواهد شد. در لابلای این مطالب، سه شبهه عمده ای که در مقایسه استدلالی دو پرونده یادشده آمده نیز بیان می گردد.

طرح مسئله

عموم تمرکزهای پژوهشی بر محور تک به تک استدلالات فقهی به صورت مجزا شکل گرفته و یا اینکه در مرتبه ای بالاتر به روش استدلالی فقها پرداخته شده است. به عبارت دیگر، کارهای صورت گرفته یا در پردازش عناصر استدلالی مثل خبر واحد، شهرت و اجماع و یا اینکه در روش استدلالی فقها مثل تراکم ظنون، قناعت محوری، مقاصد شریعت و مثل آن ها شکل گرفته است. اما پژوهش هایی که با نگاهی فراروشی و پیوستارگونه، به چینش استدلالات در قالب روش ها پرداخته و نوع تأثیر و تأثرات عناصر استدلالی نسبت به هم و فلسفه تقدم و تأخرهای استنباطی بررسی شده باشد، متأسفانه کم بوده و غریب واقع شده است.

همان گونه که از جمله مهم ترین بخش های تدوین یک کتاب، «عنوان گذاری» و به تعبیر دیگر، «تیترا گذاری» است، در تدوین یک سیر استدلالی و رسیدن به نتیجه نهایی، عناوین و تیتراها از جایگاه ویژه ای برخوردار هستند. در مرتبه ای بالاتر می توان گفت مهم تر از عنوان گذاری، ترتیب چینش عناوین است تا هم مستدل و هم خواننده به منطق استنتاج پی ببرد و تأثیر و تأثرات عناوین و مقدمه چینی هر یک نسبت به هم را بداند. متأسفانه فقها این نوع عنوان گذاری را در کارهای خود ندارند گرچه ارتکازاً عناوین و تیتراهای پنهان را در ذهن خود آماده داشته و بر اساس آن ها مطالب و استدلال ها را پشت سرهم آورده و با چینش خاصی کنار هم قرار می دهند و سرانجام نیز باتوجه به همین عناوین پنهان است که استدلال ها را جمع بندی کرده و به نتیجه نهایی می رسند.

به عبارت دیگر عموم فقها، پیوستار فقاهاست خود را صراحتاً بیان نکرده و فرایند استدلالی خود را به طور مجزا توضیح نداده‌اند؛ بلکه در مثل، مانند راننده اتومبیلی می‌مانند که به علت تمرین زیاد، ملکه رانندگی در او ایجاد شده و تمام مراحل روشن نمودن و راه انداختن اتومبیل را بدون التفات تفصیلی به مراحل آن انجام می‌دهد! فقیه نیز به خاطر ممارست زیاد، ملکه فقاهاست در او ایجاد شده و نیازی به بیان پیوستار فرایندی استدلالات خود نمی‌بیند و به عبارت دیگر، او از عناوین و تیرهای پنهان در بحث خود استفاده می‌کند. اینجا است که کار برای پژوهشگر عرصه فرایندشناسی تنگ می‌شود و باید از گوشه کنار پیوستار استدلالی و بعضاً حاشیه‌های سفید کتب فقیه، این عناوین و تیرهای پنهان را برملا سازد.

یکی از فقهای بزرگی که در تاریخ نقش آفرینی کرده شیخ انصاری رحمته الله علیه است. سعی داریم شمه‌ای از روش استنباطی شیخ را با تمرکز بر پیوستار استدلالی او در مسئله حکم معاطات نشان دهیم. شاید بسیاری از ما شنیده باشیم که آنچه شیخ در اصول خود بیان داشته با آنچه در فقه عمل کرده، متفاوت است. اما اگر دقت کنیم خواهیم دید که شاید این گزاره صد درصد غلط نباشد؛ اما بسیاری از اشکالات روشی که به شیخ وارد می‌شود حاصل نشناختن طریقه فقه پژوهی ایشان است. وقتی استدلال‌های شیخ به صورت جزیره‌های جدا از هم در نظر گرفته شده و برای آن پیوستاری متقن فرض نشود، نتیجه‌اش اظهار تناقض در روند استدلالی او خواهد بود. توضیح آنکه، شیخ انصاری در کتاب المکاسب بعد از تعریف بیع، به مفهوم شناسی معاطات و بیان حکم آن پرداخته است. در پرونده اول، افاده اباحه توسط معاطات که قول مشهور فقها بوده را زیر سؤال برده و قائل به افاده ملکیت توسط معاطات شده است. در پرونده دوم نیز به لازم بودن یا نبودن عقد معاطات پرداخته و ضمن ردّ دلیل قائلان به لزوم، دلایلی برای نظر مختار خود که غیر لازم بودن معاطات است بیان کرده است. اما در هر کدام از این دو فرایند، و همچنین در مقایسه بین آنها، نقاط ابهام‌انگیزی مشاهده می‌شود که در نگاه اولیه، به وجود تناقض و تضاد در شیوه استدلالی شیخ کشیده می‌شود. اما با نگاه فرایندی به روند استدلالی شیخ، این تناقض‌نماها به نقطه قوت فقه پژوهی ایشان بدل می‌شود.

ابهام اول، سؤالی است که با بررسی پیوستار استدلال شیخ در این مسئله روشن می‌شود. در هر دو مسئله علی‌رغم تصور اولیه از تأخر رتبی اصول عملیه نسبت به ادله قطعی و امارات، شیخ در شروع هر دو پرونده، یک اصل عملی را اتخاذ کرده و سپس سراغ ادله موافق و مخالف آن اصل عملی می‌رود. یعنی برخلاف رویه ثابت و قطعی که در اصول فقه خوانده شده، شیخ اعظم ابتدا از اصول عملیه شروع کرده و سپس سراغ امارات می‌رود. چه‌طور امکان دارد کسی که در اصول مبنایی مشخص و اجماعی را اتخاذ کرده است، در فقه، صددرصد خلاف آن مبنا عمل کند؟! چه‌طور امکان دارد خلاف مسلمات اصولی که در همه کتب اصولی وجود دارد، مبنا را یک اصل عملی اتخاذ کند و امارات را در نسبت با آن بسنجد؟!

ابهام دوم، برخورد دوگانه شیخ با اجماع در دو پرونده یادشده است. ایشان در پرونده اول، اجماع متضمن افاده اباحه توسط معاطات را علی‌رغم محقق بودن آن، به صورت تلویحی رد کرده است؛ اما اجماعی را که در پرونده دوم متضمن قول غیر لازم بود معاطات است، علی‌رغم اشکال به تحقق و کاشف‌بودنش از قول معصوم پذیرفته است. این برخورد دوگانه‌ای است که شیخ نه تنها با دو اجماع بلکه با یک اجماع محقق در مقابل یک اجماع غیرمحقق دارد که با کمال تعجب، اجماع غیرمحقق را پذیرفته و اجماع محقق را رد کرده است!

ابهام سوم، درون پرونده اول و در جایی است که شیخ برای تأیید نظر خود که افاده ملکیت توسط معاطات است قولی از کاشف الغطاء بیان می‌کند. کاشف الغطاء در این قول، دلایلی برای نظریه افاده اباحه و موافق با نظر شیخ انصاری ذکر می‌کند. اما شیخ علی‌رغم هم‌نظر بودن با کاشف الغطاء در افاده ملکیت، قول او را رد کرده و به دلایل او اشکال وارد می‌سازد. نقطه ابهام در اینجا است، با وجود اینکه هدف ظاهری شیخ از بیان عبارت کاشف الغطاء، تأیید کلام خودش است؛ اما آن را زیر سؤال برده و به این ترتیب قول مختار خود را تضعیف می‌نماید. عموماً فقها نظر مخالف را آورده و رد می‌کنند، نه اینکه نظر موافق خود را بیان کرده و اشکال کنند. اینکه فقیهی نظر موافق و مؤید خود را بیان کرده اما پذیرفته و به آن اشکال کند معمول نبوده و از مثل شیخ بعید است!

روش‌شناسی
استدلال فقهی
شیخ انصاری از
فرایند تا ساختار
(مطالعه موردی:
حکم معاطات)

۱۵۹

برخی شاید این‌طور توجیه کنند که غرض شیخ از آوردن قول کاشف‌الغطاء منحصرأً بیان قول یکی از فقیهان مبرز بوده و یا اینکه این دلایل نقش به‌سزایی در استدلالات فقها در این مسئله داشته و یا اینکه هدف شیخ، بازکردن بیشتر مسئله است. اما همه این‌ها با توجه به بحث مفصل شیخ، حول این قول و مقداری تأمل و تتبع، رد شده و دوباره دستان از توجیه خالی می‌ماند. جدای از این مطلب، نکته عجیب‌تر آنکه جناب شیخ بعد از اشکالات متعدد به بیان کاشف‌الغطاء و رد نمودن آن‌ها، در کمال تعجب، آن را پذیرفته و در محل خود درست می‌داند! چه‌طور امکان دارد که فقهی در عین رد کردن نظری بلافاصله مهر تأیید به آن بزند؟! آیا خود شیخ متوجه این تناقض آشکار نبوده؟ یا اینکه مطلب، عمیق‌تر از این برداشت ظاهری است؟

این‌ها سؤال‌هایی است که در نگاه اول، پاسخی برای آن‌ها یافت نشده و معمولاً به همین نگاه سطحی و فحص قلیل کفایت شده است و حکم به نقصان کار شیخ در فرایند استدلالی او و یا اطردای بودن نقل قول‌ها و بیان‌ها می‌شود؛ اما درواقع با تأمل فقیهانه و نگاه از بالا به روند استدلالی شیخ، به حکمت این تفاوت‌ها و تضادها رسیده و نقش آن‌ها در نگاه فقه پژوهانه شیخ دیده می‌شود.

پیوستارشناسی روند «استدلال فقهی شیخ انصاری رحمته‌الله علیه»

در این قسمت، به پیوستارشناسی روندهایی که در دو پرونده یادشده وجود دارد می‌پردازیم و سعی بر شناخت نقاط ثقل فقه‌پژوهی شیخ در فرایند استنباطی ایشان داریم. این مهم با مقایسه دو روند استدلالی با هم و همچنین دقتی از جنس نگاه‌های درجه دوم به علم حاصل می‌آید. با این زاویه دید، مراحل تفقهی را که در کار شیخ مشاهده می‌شود، عبارت است از: تحریر محل نزاع، تتبع اقوال، تأسیس اصل اولیه، فحص از ادله موافق با اصل اولیه، فحص از ادله مخالف با اصل اولیه و نسبت‌سنجی بین ادله موافق، ادله مخالف و اصل اولیه و دادن حکم نهایی. با توجه به این ویژگی‌ها می‌توان به ابهام‌زدایی از تناقضات ظاهری تقدم اصل فقه‌تبی، برخورد دوگانه با اجماعات و پذیرش قول کاشف‌الغطاء پس از رد کردن آن پرداخت. لذا ضمن اشاره

به پیوستارشناسی موضوع، ابهامات فقه‌پژوهی شیخ انصاری در مسئله حکم معاطات را برطرف می‌کنیم.

تحریر محل نزاع

نخستین گام در پرداختن به مسئله، تنقیح آن، تعیین دقیق موضوع و محل بحث و در اصطلاح: «تحریر محل نزاع» است. این گام، یعنی فهم دقیق مسئله و دستیابی به تصویری درست از آن، بدان جهت از اهمیت زیادی برخوردار است که از انحراف مباحث بعدی یا ورود به حیطه‌های غیرمرتبط جلوگیری می‌کند، و ضمن تمرکز به بحث، به مثمر‌تر بودن آن کمک می‌کند (هلالیان، ۱۳۹۷). آقای مصطفوی نیز مواردی از اهمیت مشخص نمودن محل نزاع در علوم مختلف را در نوشته‌اش برشمرده است (مصطفوی، ۱۳۵۲).

در فقه نیز تحریر محل نزاع، آن اندازه مهم است که فقها با مشخص کردن آن و خارج نمودن موارد بی‌ربط، مانع از اطالة بی‌مورد کلام و طرح استدلال‌های بی‌ثمر شده و سرعت استنتاج فقهی را بالا برده‌اند. نمونه‌های این فایده به‌وفور در روند استدلالی فقها پیدا است (عاملی، ۱۴۱۹ق، ۱۷۱/۱۵؛ نجفی، ۱۴۲۱ق، ۳۷۶/۴؛ خویی، ۱۳۷۷، ۲۹۷/۳؛ خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲۲۴/۵).

شیخ انصاری نیز در پرونده‌های موردنظر ابتدا به تحریر محل نزاع پرداخته و سپس وارد بحث شده است. ایشان پیش از ورود به بحث، مشخص می‌کند که در معاطات موردنظر، قصد تملیک صورت گرفته یا قصد اباحه محقق شده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۵/۳). به عبارت دیگر، آن معاطاتی که محل نزاع در افاده ملکیت یا اباحه است و همچنین معاطاتی که در صورت افاده ملکیت، ملکیت لازمه دارد یا مفید ملکیت جائزه است، چه نوع معاطاتی است؟ معاطاتی است که مقصود طرفین از آن اباحه بوده، یا اینکه معاطاتی است که مقصود بها التملیک است؟

تحریر محل نزاع در این مسئله، آن اندازه برای شیخ انصاری مهم بوده است که حدود ۱۰ صفحه از بحث معاطات را به این امر اختصاص داده و این حجم از قلم‌فرسایی، گویای اهمیت بالای تعیین محل نزاع برای فقیه است. البته لازم به ذکر

روش‌شناسی
استدلال فقهی
شیخ انصاری از
فرایند تا ساختار
(مطالعه موردی:
حکم معاطات)

است که برخی مسایل، محل نزاع‌های مشخصی داشته و اختلافی نیستند؛ اما برخی دیگر مثل پرونده‌های مورد بحث ما در این مقاله، محط اختلاف نظرهای زیاد بوده لذا تحریر و تعیین محل نزاع در آن‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است.

این روش، فقط شیوه شیخ نبوده بلکه فقهای دیگر نیز در همین مسئله و مسایل مختلف فقهی، ابتدا به تحریر محل نزاع پرداخته و سپس وارد بحث شده‌اند. به عنوان مثال، امام خمینی رحمته الله علیه در مسئله لازمه بودن یا نبودن معاطات، ابتدا محل نزاع را که معاطات مفید ملکیت باشد مشخص کرده و سپس به طرح اقوال و استدلال‌ها پرداخته است (خمینی، ۱۴۲۱ق، ۱/۱۴۳). محقق خویی^۱ نیز در حاشیه بر استدلال شیخ انصاری در این قسمت، لازمه و مقدمه ورود به بحث و طرح اقوال را، تحریر محل نزاع دانسته است و کار شیخ انصاری را تأیید می‌کند (خویی، ۱۳۷۷، ۲/۸۶).

تبع اقوال

نقل اقوال در فقه شیعه و تتبع و جستجو از آن‌ها همواره از اجزای لاینفک در کتب فقهی اصحاب است؛ به طوری که برخی از کتب فقهی گرانسنگ شیعه همچون «مختلف الشیعه» و «مفتاح الکرامه» همان‌طور که در مقدمه آن‌ها آمده تنها برای همین هدف نگاشته شده‌اند (علیدوست و لطفی، ۱۳۹۹). این یک اصل عقلایی است که دانشمندان یک علم، از نظر دانشمندان پیشین استفاده کرده، از دوش آن‌ها بالا رفته و لایه‌های بیشتری از علم را بشکافند. فقها و علمای اسلام نیز از این قاعده مستثنا نبوده و عمدتاً بعد از تحریر محل نزاع، به نقل اقوال علمای سلف روی می‌آورند.

برای هر دانش پژوهی که مقداری در فقه غور کرده، اهمیت بالای تبع اقوال فقهای ماضین آشکار است. هر کتاب فقهی معتبری که مشاهده می‌شود، خالی از نقل اقوال فقهای گذشته نبوده و بعضی مثل صاحب جواهر بعضاً در مسئله‌ای ۲۰ نقل قول از فقها آورده و به تأمل در صراحت یا ظهور عبارات آن‌ها پرداخته‌اند (علیدوست و لطفی، ۱۳۹۹ش). این نقل اقوال نیز پس از تحریر محل نزاع در اول بحث بوده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳/۵۵). حتی فقهای مثل محقق خویی که اقوال فقهای

روشن‌شناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴
۱۶۲

گذشته را به صورت حجت و لاجت و نه به صورت تجميع قرائن، بررسی می کنند^۱ (علیدوست و لطفی، ۱۳۹۹) نیز در سیر استدلالی خود، پس از تحریر محل نزاع، کلام آن‌ها را آورده و نقد و بررسی کرده‌اند (خویی، ۱۴۱۸ق، طهارت ۱، ۲۸).

شیخ انصاری در پرونده اول، پس از تحریر محل نزاع، قول حدود ۱۰ فقیه را در کتب مختلفشان آورده و تحلیل کرده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۴/۳). در ابتدای پرونده دوم نیز هرچند کوتاه اما به نقل قول فقها بسنده کرده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۵۱/۳).

نسبت به تتبع در اقوال فقهای گذشته، دلایل و فواید مختلفی برشمرده‌اند. جدای از آشنایی با نظرات پیشینیان و تحلیل و بررسی مسایل از نگاه آنان (علیدوست و لطفی، ۱۳۹۹)، بدست آوردن نقاط اشتراک و اختلاف اقوال و راستی آزمایی اجماعات و شهرت‌ها (هلالیان، ۱۳۹۷)، انتقال به مراد امامان در مواجهه با روایات (مبلغی، ۱۳۹۰) و نیز ایجاد حاشیه امن برای جلوگیری از انحرافات ذوقی در فقه (عندلیب، ۱۳۹۵)، می‌توان به فایده‌ای اساسی با رویکرد فقه «قناعت‌محور»^۲ رسید. یعنی از آنجا که فقیه قناعت‌محور و تجميع ظنونی به دنبال قانع کردن وجدان خود و رسیدن به اطمینان یا پایین‌تر از آن است، از هر قرینه و شاهی که او را در این هدف یاری کند، استفاده می‌کند، هرچند آن قرینه به‌تهایی حجت نباشد، و چه قرینه‌ای موثق‌تر و عقلایی‌تر از اقوال فقها در بررسی مسایل فقهی؟ بنابراین، تتبع اقوال فقها نقش انکارناپذیری در فرایند اجتهاد طبق روش قناعت‌محور دارد و فقیه را در رسیدن به نتیجه یاری می‌کند (علیدوست و لطفی، ۱۳۹۹).

روش‌شناسی
استدلال فقهی
شیخ انصاری از
فرایند تا ساختار
(مطالعه موردی:
حکم معاطات)
۱۶۳

تأسیس اصل اولیه (حل ابهام اول)

یکی از رویه‌های اصلی فقها در فقه‌پژوهی شان تأسیس اصل اولی قبل از ورود به فحص و بحث از ادله است. این رویه، برخلاف آن مطلبی است که در اصول فقه گفته می‌شود، چه اینکه در اصول فقه بیان شده، فقیه ابتدا باید از ادله قطعی و سپس

۱. تبیین این دو نوع رویکرد در ادامه خواهد آمد. در اینجا ذکر این نکته لازم است که بررسی اقوال فقها به صورت حجت و لاجت یا همان صناعت‌محور، باعث سخت‌تر شدن و محدود شدن استفاده از کلام آن‌ها خواهد شد.

۲. فقه قناعت‌محور همان فقه تجميع ظنونی است که تعریفش در ادامه خواهد آمد.

ادله ظنیّه معتبره (امارات) استفاده کند و در صورت فقدان این دو، به اصل عملی رجوع نماید. اما در اینجا مشاهده می‌شود قبل از جستجو در ادله قطعیّه و امارات، به اصل عملی تمسک شده و بر مبنای آن حکم داده شده است.

این رویه، یکی از رویه‌های مختص علم فقه است، به این صورت که فقیه ابتدا اصلی عملی را بیان می‌کند و حکمش را مشخص می‌سازد و بر مبنای حکم، بحث تفصیلی را ارائه می‌دهد. به این شیوه فقاهی، شهید سید محمدباقر صدر رحمته الله علیه در حلقه دوم از کتاب حلقات اشاره کرده است. ایشان می‌فرماید که فقیه در هر واقعه و مسئله‌ای ابتدا دلیلی از ادله فقهاتی پیدا کرده که برای غیرعالم وظیفه‌ای محدود را مشخص می‌کند، سپس به امارات و ادله دیگر پرداخته و اگر ادله محرزه‌ای به دستش آمد، بنابر قاعده تقدم ادله محرزه بر اصول عملیه، به مدلول ادله محرزه حکم می‌کند؛ اما اگر دلیل محرزه‌ای دستش را نگرفت، همان اصل اولی، مرجع عامی برای فقیه است که بر طبق آن حکم نماید (صدر، ۱۴۱۸ق، ۱/۱۸۵).

فقیه در مقام تفقه لابد از اصل است چه اینکه هر عالمی در کار علمی خود هنگامی که با مسئله‌ای مواجه می‌شود بنا به عموماً ادله‌ای که در دست دارد، اصلی اولیه تأسیس می‌کند تا اگر به نتیجه‌ای نرسید خیالش راحت باشد که می‌تواند به آن اصل تمسک کند و فتوای خویش را صادر کند. به عبارت دیگر، باید مرجع عامی برای جواب به مسئله و دادن فتوا وجود داشته باشد تا عالم در صورت عدم دستیابی به دلیل معتبر با تمسک به آن، حکم صادر کند (جوادی‌آملی، ۱۳۹۵).

البته نکته موردتوجه در ایجاد اصل اولیه، آن است که این اصل اولیه، هم می‌تواند مثل این دو پرونده، اصل عملی بوده و هم می‌تواند اصلی برخواسته از امارات باشد (جوادی‌آملی، ۱۳۹۵). گرچه برخی نیز یک اصل اولیه و یک اصل ثانویه تعریف کرده و اصل اولیه را آن اصلی می‌دانند که از اصول عملی گرفته شده و اصل ثانوی اصلی است که مستفاد از شرع و دلیل نقلی بوده و وارد بر اصل اولی است (لاری، ۱۴۱۸ق، ۱/۴۰۵).

با بررسی پیوستار استدلالی شیخ انصاری مشاهده می‌شود که ایشان نیز پیش از ورود به ادله، اصلی عملی اتخاذ کرده و حکم اولیه خود را بر مبنای آن اصل

عملی بیان می‌کند. یکی از اشتراکات پیوستارشناسانه‌ای که در هر دو استدلال مشهود است، تأسیس این اصل در ابتدای طرح بحث است. در پرونده اول، ایشان بنا به اصل استصحاب عدم ملکیت، قائل به افاده اباحه و نه افاده ملکیت توسط معاطات شده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۳۵). در پرونده دوم نیز ایشان در ابتدای بحث و پس از نقل قول فقها، بنا به قاعده اصالة اللزوم در معاملات، قائل به لازمه بودن معاطات شده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۵۱). همان‌طور که قبلاً بیان شد، این قاعده نیز برگرفته از اصل استصحاب ملکیت در صورت شک در ملکیت با وجود حالت سابقه است.

نکته‌ای که باید لحاظ شود، آن است که ترتیبی که در پیوستارشناسی روند استدلال ذکر شده است، ترتیبی غالبی بوده و در مواردی فقیه از این ترتیب عدول کرده و عناصری را پس و پیش می‌کند. مثلاً در پرونده اول، شیخ انصاری، بعد از تحریر محل نزاع و قبل از بیان قول فقها، تأسیس اصل کرده است. به عبارت دیگر، به جای آنکه تأسیس اصل را در رتبه سوم قرار دهد، در رتبه دوم آورده و قول فقها را از رتبه دوم به رتبه سوم در بیان خویش تنزل داده است.

این روش فقه‌پژوهی نه تنها در کار شیخ رحمته‌الله علیه مشهود است؛ بلکه در فقاہت دیگر فقها نیز یافت می‌شود. به عنوان مثال امام خمینی رحمته‌الله علیه ذیل بحث لزوم یا عدم لزوم معاطات، پس از تحریر محل نزاع و بیان اقوال فقها، قول به لزوم معاطات را اوفق با قواعد دانسته و سپس وارد ارزیابی ادله می‌شود (خمینی، ۱۴۲۱ق، ۱/۱۴۳). محقق خویی رحمته‌الله علیه نیز هنگام بحث در مورد صحت معاطات، بنا به اصالة الفساد در معاملات می‌گوید: «شبهه‌ای نیست در اینکه اگر دلیلی برای صحت معاطات پیدا نکردیم معاطات باطل بوده و صحیح نمی‌باشد» و سپس وارد فحص از ادله می‌شود (خویی، ۱۳۷۷، ۲/۹۰). صاحب جواهر رحمته‌الله علیه نیز پس از تحریر محل نزاع در قالب نقل اقوال فقها، در مقام جمع‌بندی، محل‌های نزاع را به چهار مورد تقسیم می‌کند و به بررسی حکم هر کدام از آنها می‌پردازد. ایشان در محل نزاع اول و سوم و چهارم، ابتدا اصلی را تأسیس می‌کند و سپس در صورت وجود ادله محرز موافق یا مخالف، به تحلیل آنها می‌پردازد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۲/۲۱۸).

روش‌شناسی
استدلال فقهی
شیخ انصاری از
فرایند تا ساختار
(مطالعه موردی:
حکم معاطات)
۱۶۵

فحص از ادله موافق با اصل اولیه

همان طور که در قسمت قبل (تأسیس اصل اولیه) بیان شد، فقیه پس از تأسیس اصل اولیه، سراغ فحص از ادله موافق و مخالف با اصل اولیه رفته و هر کدام از آنها را بررسی می کند. نکته مهم در اینجا است که ملاک تقسیم ادله در منظر فقیه، نسبت آنها با اصل اولی است. همه ادله ای که فقها در مسئله ذکر می کنند، یا موافق اصل اولی و یا مخالف آن است و از این دو قسم خارج نیست.

رویه ای که شیخ در این دو پرونده طی کرده، تقدم ادله موافق با اصل اولی بر ادله مخالف است. ایشان در پرونده اول پس از تحریر محل نزاع، تأسیس اصل و نقل اقوال فقها به بررسی تنها دلیل موافق اصل اولی یعنی اجماع که دلالت بر افاده اباحه دارد پرداخته است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۳۸). در پرونده دوم نیز پس از تحریر محل نزاع، نقل اقوال فقها و تأسیس اصل، ادله چندگانه ای که موافق اصل اولی بوده و دلالت بر لازمه بودن معاطات دارند را مطرح کرده است. این ادله عبارت از «حدیث سلطنت»، «حلیت مال عن طیب نفس»، «آیه تجارت»، «حدیث بیعان»، «آیه وفای به عقد» و حدیث «المؤمنون عند شروطهم» هستند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۵۳).

روشن شناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴
۱۶۶

فحص از ادله مخالف با اصل اولیه

شیخ انصاری رحمته الله علیه پس از طرح ادله موافق اصل اولی در دو پرونده یاد شده و بررسی آنها، به سراغ طرح و بررسی ادله مخالف اصلی اولی می رود. ایشان در پرونده اول، پس از طرح دلیل موافق اصل، به طرح ادله مخالف اصل اولیه یعنی ادله سه گانه ای که دلالت بر افاده ملکیت دارند پرداخته و آنها را بررسی می کند. این ادله سه گانه عبارت است از: «سیره»، «آیه بیع» و «آیه تجارت» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۴۰). در پرونده دوم نیز پس از طرح ادله موافق اصل به سراغ ادله مخالف اصلی اولیه که «اجماع»، «اخبار» و «سیره عقلا» باشند رفته و آنها را بررسی می کند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۵۶).

نسبت سنجی ادله موافق، ادله مخالف و اصل اولیه

پس از آنکه شیخ انصاری رحمته الله علیه، اصل اولیه را بیان کرده و ادله موافق و مخالف آن را

مورد بررسی قرار داد، به سراغ نسبت سنجی بین این سه می رود. در قدم اول، اگر امکان جمع بین ادله موافق و مخالف بود، آن جمع را انجام داده و جانب هر دو را می بیند. اما اگر جمع امکان نداشت، اگر ادله موافق اصل، نسبت به ادله مخالف رجحان و برتری داشتند، حکمی هم راستای ادله موافق اصل می دهد و اگر ادله مخالف نسبت به ادله موافق برتری داشتند، اصل را کنار گذاشته و حکمی هم راستای ادله مخالف اصل می دهد. اما اگر در نسبت بین ادله موافق و مخالف، برای هیچ کدام از آن دو برتری و اولویت خاصی یافت نکرد، به اصل رجوع کرده و حکم به همانی می دهد که اصل، آن را اقتضا می کند. با این فرایند پژوهی می توان به سراغ حل ابهام دوم رفت.

حل ابهام دوم: تفاوت برخورد با اجماعات

یکی از مواردی که در این دو پرونده ابهام ایجاد کرده و ظاهراً القای تناقض در کار شیخ می کند برخورد متفاوت او با اجماعات است. با مقایسه روند استدلال شیخ و تمرکز بر عناصر مورد استفاده در آن می توان به این تفاوت مهم رسید. شیخ اعظم در پرونده اول، اجماع محققه تا زمان محقق حلی رحمته الله علیه را جزو ادله قائلین به افاده اباحه توسط معاطات بیان کرد؛ اما در نهایت به نتیجه ای خلاف این اجماع رسید. اما در پرونده دوم، اجماع ادعایی که توسط قائلان به عدم لزوم در معاطات مطرح شده بود را گرچه هم در تحقق و هم در کاشفیتش اشکال وارد کرد؛ اما سر آخر پذیرفته و نتیجه نهایی خود را مستدل به این اجماع قرار داد.

شیخ انصاری، اجماع حسی را در این زمانه محال وقوعی دانسته، اجماع لطفی را قبول نکرده و اجماع حدسی را به شرط اینکه عادتاً ما را به قول معصوم علیه السلام برساند حجت می داند (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۱/۱۹۹-۱۹۲). طبق این بیان، اجماع اول، به دلیل نظر نهایی شیخ که مخالف با آن است در نظر ایشان کاشف از قول معصوم نیست، اجماع دوم نیز به تصریح ایشان کاشفیت ندارد، لذا هر دو اجماع علی القاعده باید در نظر شیخ انصاری از حجت افتاده و فایده ای نداشته باشد؛ اما برخلاف انتظار به اجماع دوم که صراحتاً عدم کاشفیت آن را بیان کرده اند، تمسک کرده و بر طبق آن نظر می دهند.

روش شناسی
استدلال فقهی
شیخ انصاری از
فرایند تا ساختار
(مطالعه موردی:
حکم معاطات)
۱۶۷

این نحوه برخورد شیخ برای برخی از محشین نیز جای سؤال شده چنانچه بعضی دست کشیدن از ادله هشت گانه و تمسک به یک دلیل ظنی را غریب دانسته (عراقی، ۱۴۲۱ق، ۱۲۲)، بعضی نیز التزاماً مبنای این کار شیخ را انسداد فرض کرده و با نفی دلایل انسداد این نحوه مواجهه با اجماع را قبول نکرده‌اند (تبریزی، ۱۳۷۵ق، ۱۷۲/۲)، بعضی نیز در مقام توجیه کار شیخ، گرچه برای ظن، حجیتی قایل نشدند؛ اما اعتماد شیخ به ظن حاصل از اجماع را به خاطر فرار از مخالفت با شهرت محققه در غیر لازمه بودن معاطات دانسته‌اند (جزائری، ۱۴۱۶ق، ۵۷۲/۱).

اما اگر به راز این نحوه برخورد شیخ پی ببریم، خواهیم دید که نه اشکال محشین به شیخ وارد است و نه دفاعی که ایشان از شیخ داشته‌اند دفاع درستی است. دلیل آنکه شیخ علی‌رغم اشکال در صحت و کاشفیت اجماع، نتیجه را بر مبنای آن صادر کرده است به نوع فرایند نگاری او برمی‌گردد. طبق فرایند توضیح داده شده، شیخ انصاری بعد از تأسیس اصل اولیه، فحص از ادله موافق و فحص از ادله مخالف، سراغ نسبت‌سنجی بین این سه رفته است. در اولین گام ایشان تلاش خود را می‌کند تا بتواند بین ادله موافق و مخالف جمع کرده و کار را به رجوع به اصل نکشاند. در پرونده دوم، خلاف پرونده اول این کار ممکن است چرا که در پرونده اول بین ادله موافق و مخالف تباین برقرار است و مدلول ادله موافقی مثل اجماع قابل جمع با مدلول ادله مخالفی مثل سیره نمی‌باشد، اما در پرونده دوم، مدلول ادله مخالف مثل اجماع و اخبار قابل جمع با مدلول ادله موافق مثل آیات و روایات هستند.

توضیح مطلب بالا به این صورت است که در پرونده اول، آنچه اجماع دلالت می‌کند، افاده اباحه معاطات می‌باشد اما سیره، افاده ملکیت در معاطات را می‌رساند و افاده ملکیت در معاطات با افاده اباحه در معاطات قابل جمع نیست. اما در پرونده دوم، آیات دلالت بر لزوم ملکیت در مطلق بیوع داشته؛ اما اجماع دلالت بر عدم لزوم ملکیت در معاطات دارد لذا با آیات قابل جمع است و بین آن‌ها عموم و خصوص مطلق برقرار است، به این ترتیب که در بیوعی غیر از معاطات، عقود لازم هستند؛ اما در معاطات، عقد غیر لازم می‌شود. خلاصه آنکه در پرونده اول مثل پرونده دوم، تعارض، بدوی نبوده و با تعارض مستقر روبه‌رو بوده است لذا نمی‌شود که ادله

موافق و مخالف را با هم جمع نموده و باید بین این دو (ملکیت و اباحه) یکی را انتخاب نماید. لذا همان طور که بیان شد ایشان در ادامه، باتوجه به عدم تعارض اجماع با ادله نقلی دال بر لزوم، بحث را به آن سمت می کشاند که معاطات غیر لازمه است. در پرونده دوم نیز به دلیل تعارض بدوی و قابل جمع بودن ادله، دست به تخصیص عمومات ملکیت بیع زده، معاطات را از آن جدا کرده و قائل به غیر لازمه بودن معاطات می شود. این سرّ عملکرد دوگانه شیخ نسبت به اجماعاتی است که در این دو پرونده با آن روبه رو بودیم.

حلّ ابهام سوم: جایگاه قول کاشف الغطاء در حلّ مسئله

اما ابهام سوم در علت بیان قول کاشف الغطاء، رد آن و سپس پذیرش آن است. شیخ انصاری بعد از بیان دلایل قول به ملکیت، قولی از کاشف الغطاء را به میان می آورد (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۴۳/۳). جناب کاشف الغطاء در کتاب شرح قواعد (نجفی، ۱۴۲۰ق، ۱۳۷) دلایلی را در رد قول قائلان به اباحه بیان کرده که مصنف، برای تقویت قول ملکیت از این دلایل استفاده می کند. اما در کمال تعجب، اشکالات متعددی به این دلایل وارد کرده و هیچ کدام را قبول نمی کند! شیخ در ادامه دوباره عبارتی عجیب تر دارد به این ترتیب که قول کاشف الغطاء را در محل خود معتبر می داند! این نوع رفت و برگشت در ابتدا برای دانش پژوه سردرگمی عجیبی ایجاد می کند و این سؤال در ذهنش شکل می گیرد که اگر قرار بر رد کردن قول کاشف الغطاء بود، دیگر چه نیازی به طرح آن است و اگر جناب شیخ قول او را رد کرده است چرا در ادامه به نوعی قول ایشان را تأیید می نماید؟ بالأخره جناب شیخ، قول کاشف الغطاء را قبول دارد یا خیر؟

پیش از پاسخ به این ابهام، لازم است که با مؤلفه ای مهم در فقه پژوهی شیخ آشنا شویم. شیخ انصاری در جرگه فقیهان تراکم ظنونی و قناعت محور و نه فقیهان حجیت مدار و صناعت محور قرار دارد (علیدوست، ۱۳۹۲). فقه های حجیت مدار و صناعت محور، فقط حجت ها را در فرایند استدلالی خویش داخل می کنند و ظنونی که جزو ظنون معتبره حساب نمی شوند را هر چند دارای قوت بوده و یا تعداد زیادی

روش شناسی
استدلال فقهی
شیخ انصاری از
فرایند تا ساختار
(مطالعه موردی:
حکم معاطات)
۱۶۹

باشند به حساب نمی‌آورند و به هیچ عنوان در فرایند استنباط فقهی از آن‌ها استفاده نمی‌کنند. اما فقیهان تراکم ظنونی و قناعت‌محور، ظنون غیر معتبره را نیز داخل در فرایند استنباط می‌کنند؛ اما نه به نحو انسداد، بلکه ایشان قائل به اطمینان بخشی مجموع ظنونی هستند که هر کدام به تنهایی اطمینان بخش نبوده و در کنار دیگر ظنون، برای فقیه حجت می‌شود. به عبارت دیگر، فقیهان قناعت‌محور قائل به این هستند که از جمع لاحجت‌ها می‌شود به حجت رسید؛ اما فقیهان صناعت‌محور قائل به این مطلب نبوده و از جمع لاحجت‌ها، امکان ایجاد حجت برایشان قابل تصوّر نیست (خطیبی، ۱۳۹۸).

باتوجه به مطلب بالا، فقیه و مخصوصاً فقیه تراکم ظنونی آنچه برایش مهم است سنگینی کفه ترازوی ظنون است (علیدوست، ۱۳۹۱). لذا بعد از تأسیس اصل اولی به سراغ ادله موافق و مخالف اصل اولی رفته و تمام آنچه از ظنون و امارات تأثیرگذار، در آیات و روایات و حتی اقوال فقها و تاریخ مسئله یافته داخل در استنباط خویش می‌نماید. به عبارت دیگر فقیه بعد از تأسیس اصل اولی، هرچه در کاسه ادله موافق اصل اولی است در یک طرف قرار داده و هرچه از ادله و قرائن، برای مخالفت با اصل اولی یافت می‌شود در کفه دیگر قرار می‌دهد، تا ببیند آیا ادله موافق سنگینی می‌کنند یا ادله مخالف. اگر ادله موافق اصل اولیه ثقل بیشتری داشتند حکم به موافق می‌کند و اگر ادله مخالف سنگینی کردند حکم مخالف را تأیید می‌کند. در صورتی هم که هیچ کدام از دو طرف این ترازو از دیگری سنگین تر نباشد، به اصل اولیه رجوع کرده و حکمی مطابق با اصل اولیه می‌دهد.

اگر آشنا به سبک قناعت‌محوری شیخ در تفقه‌شان و همچنین دارای نگاه پیوستاری و فرایندی به استدلالات ایشان و چینش آن‌ها باشیم، خواهیم دید که درواقع شیخ اعظم، قول کاشف الغطاء را نه برای تأیید کلام خویش بلکه در راستای تراکم ظنون به نفع ملکیت آورده است. توضیح مطلب آنکه، قائلان به اباحه، در تصرفاتی که متوقف بر ملک هستند دارای مشکلی شده که چگونه معاطاتی که در نظرشان فقط افاده اباحه می‌کرد می‌تواند این نوع تصرفات را سامان داده و افاده ملکیت هم بنماید. از آنجایی که اجماع، اثبات کننده افاده مطلق اباحه در معاطات

است پس نمی‌توان اباحه تصرف را به تصرفاتی که متوقف بر ملکیت نیستند مقید کرد.

ازدیگرسو، یکی از دلایل قائلان به ملکیت، دلالت آیه «احل الله البيع» و آیه تجارت بر افاده ملکیت توسط معاطات است که مستشکلان، دلالت آیات را بر این مورد قبول نداشته و آیات را دال بر اباحه تصرف در بیع و تجارت می‌دانند. اما اشکالی که به مستشکلان و طرفداران قول افاده اباحه وارد است همان اشکال بالاست؛ چرا که بعضی از تصرفات متوقف بر ملکیت هستند و تا ملکیت حاصل نشود، اباحه تصرفی هم در کار نیست.

بعضی از فقها برای حل این مشکلات، قائل به ملکیت آنأ مائه شده‌اند. ملکیت آنأ مائه، نوعی از ملکیت است که در آن و لحظه اتفاق افتاده است و مشتری فقط در هنگام انجام بیع، یک لحظه مالک شده و پس از آن دیگر مالک نیست. ملکیت عادی که در عرف وجود دارد غیر از ملکیت آنأ مائه است، ملکیت عادی به معنای آن است که مالک، مالک است تا اینکه امور فسخ کننده این ملکیت اتفاق بیفتد؛ اما ملکیت آنأ مائه فقط برای یک لحظه و نه بیشتر است و بدون فسخ کننده‌ای بلافاصله پس از ایجاد، از بین می‌رود. البته بهتر آن است که بگوییم در همان یک لحظه هم مالک نشده‌اند؛ بلکه صرف یک اعتبار قانونی است برای اینکه قواعد با مشکل روبه‌رو نشوند (مددی، ۱۳۹۴). با قائل شدن به ملکیت آنأ مائه در تصرفاتی که متوقف بر ملکیت است مشکلات بالا حل خواهد شد.

شیخ اعظم رحمته الله علیه که ملکیت آنأ مائه را به‌عنوان سدی در برابر قول ملکیت می‌داند، با بیان قول کاشف‌الغطاء درصدد آن است که از این سد گذشته و آن را تضعیف کند (جزائری، ۱۴۱۶ق، ۱/۴۷۴). درواقع ملکیت آنأ مائه، عنصری است که در ترازوی ظنون شیخ، قول به اباحه را از طریق تأیید اجماع، تقویت نموده و از آن طرف نیز قول به ملکیت را از طریق شبهه در دلالت آیتین به ملکیت، تضعیف می‌نماید. لذا شیخ اعظم کلام کاشف‌الغطاء را نه به‌عنوان دلایلی مستقل برای اثبات ملکیت بلکه به‌عنوان مبعدی برای کار بست ملکیت آنأ مائه در پرونده ذکر کرده که در نتیجه، وزن کفه ملکیت سنگین‌تر شده و نتیجه به سود قائلان به ملکیت برگردد. به‌خاطر همین

روش‌شناسی
استدلال فقهی
شیخ انصاری از
فرایند تا ساختار
(مطالعه موردی:
حکم معاطات)
۱۷۱

مسئله است که شیخ انصاری ابتدا قول کاشف الغطاء را آورده و آن‌ها را به عنوان دلیل نپذیرفته و رد می‌کند. اما در ادامه آن دلایل را به عنوان مبعذاتی که ملکیت آن‌ها مائیه را تضعیف کرده که در نتیجه عدم تمامیت ادله بیع (آیتین و سیره) را جبران نماید (یزدی، ۱۴۲۱ق، ۷۳/۱) قبول می‌کند. لذا رد قول کاشف الغطاء توسط شیخ از حیث دلیل استقلالی بودنش و قبول قول او توسط شیخ از حیث مبعذ بودن آن و نه دلیل بودنش است.

نتیجه‌گیری

آنچه تاکنون به آن رسیده‌ایم جواب سؤال‌هایی بود که هر دانش‌پژوه دغدغه‌مند باید برای پیمایش مسیر تفقه به آن‌ها جواب دهد و بدون آگاهی از این روش‌ها، امکان تفقه وجود نخواهد داشت. تحریر درست محل نزاع و دوری از اطالة استدلال‌های فقهی، نقل اقوال فقها با دید تراکم ظنونی دو مرحله ثابت در روش تفقهی شیخ انصاری است. تأسیس اصل اولیه که چه‌بسا از اصول عملیه باشد قبل از اینکه بحث از امارات به میان بیاید نیز، یک روش رایج در فقه‌پژوهی فقها است تا محور بحث را شکل داده و حول آن ادله موافق و مخالف را مطرح نمایند. بحث پُراهمیت نسبت سنجی ادله موافق، ادله مخالف و اصل اولیه مطرح گشته و فرایند پنهان شیخ رحمته الله علیه در فقه‌پژوهی بیان شد. فرایندی که نتایج و تأثیرات شگرفی در فقه‌نگاری او ایفا کرده و با بهره‌گیری از آن، شبهه مشکله اجماع و برخورد دوگانه شیخ با آن‌ها حل شد. همچنین به ضمیمه مؤلفه قناعت‌محوری در فقه‌پژوهی شیخ، اشکال طرح قول مؤید و وارد ساختن اشکال به آن و سرانجام، پذیرفتن آن توسط شیخ پاسخ داده شد.

همه این‌ها بخشی از پیوستارشناسی «سبک استنباطی شیخ انصاری رحمته الله علیه» است که نشان‌دهنده وسعت کار باقی‌مانده در استخراج پیوستارها و فرایندهای استدلالی فقها در فقه‌پژوهی ایشان می‌باشد. البته باید توجه داد که این پیوستارشناسی حاصل از بررسی دو پرونده فقهی از شیخ انصاری است لذا می‌توان با بررسی و تحلیل پرونده‌های دیگر فقهی شیخ انصاری به تکمیل و رفع نواقص پیوستار بیان‌شده پرداخت.

روش‌شناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴

۱۷۲

منابع

۱. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ق). کتاب المکاسب المحرمة والبيع والخيارات. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۳. برزگر، مهدی. (۱۳۹۲). «مقایسه‌ای تحلیلی میان دوروش اجتهادی متفاوت»، فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)، شماره ۷۵ و ۷۶.
۴. تبریزی، منصوره. (۱۳۹۳). «تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و استقرایی»، علوم اجتماعی، شماره ۶۴.
۵. تبریزی، میرزافتاح شهیدی. (۱۳۷۵ق). هدایة الطالب إلى أسرار المکاسب. تبریز: چاپخانه‌اطلاعات.
۶. جزائری، سید محمدجعفر مروج. (۱۴۱۶ق). هدی الطالب فی شرح المکاسب. قم: مؤسسه دارالکتاب.
۷. جلالی، مصطفی. (۱۳۸۸). الگوریتم اجتهاد، چاپ شخصی.
۸. جواد آملی، عبدالله. (۱۳۹۵). تقریر جلسه ۱۸۵ درس خارج فقه نکاح. <http://javadi.esra.ir>.
۹. حسینی زید، سید ابوالقاسم؛ قاسم، محمدحسن و نصرتی، علی. (۱۳۹۲). «معیارهای نقد حدیث از دیدگاه شیخ انصاری»، پژوهش‌های قرآن و حدیث، دوره ۵۴، شماره ۱.
۱۰. حسینی زید، سید ابوالقاسم؛ قاسم، محمدحسن و نصرتی، علی. (۱۴۰۰). «واکاوی روش‌های رفع تعارض اخبار از دیدگاه شیخ انصاری»، آموزه‌های حدیثی، شماره ۹.
۱۱. خطیبی، مهدی. (۱۳۹۸). «اعتبارسنجی تراکم ظنون در فرایند استنباط»، جستارهای فقهی و اصولی، سال پنجم، شماره ۱۶.
۱۲. خمینی، سید روح‌الله موسوی. (۱۴۲۱ق). کتاب البیع. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه‌الله علیه).
۱۳. خویی، سید ابوالقاسم موسوی. (۱۳۷۷). مصباح الفقاهة (المکاسب). قم: داوری.
۱۴. خویی، سید ابوالقاسم موسوی. (۱۴۱۸ق). التنقیح فی شرح العروة الوثقی. قم: بی‌نام.
۱۵. صادقی فسایی، سهیلا و عرفان منش، ایمان. (۱۳۹۴). «مبانی روش‌شناختی پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی؛ مورد مطالعه: تأثیرات مدرن شدن بر خانواده ایرانی»، راهبر دفر هنگ، دوره ۸، شماره ۲۹.
۱۶. صدر، سید محمدباقر. (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الأصول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۷. عاملی، جواد. (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۸. عراقی، آقاضیاءالدین. (۱۴۲۱ق). حاشیة المکاسب (تقریرات: للنجم آبادی). قم: انتشارات غفور.
۱۹. علیدوست، ابوالقاسم و لطفی، محمدجواد. (۱۳۹۹). مقایسه روش اجتهادی صاحب جواهر و

- محقق خوبی. جستارهای فقهی و اصولی، سال ششم، شماره ۱۹.
۲۰. علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۲). روش‌شناسی اجتهادی شیخ انصاری. <http://a-alidoost.ir/persian/lecture/22496>.
۲۱. علیدوست، ابوالقاسم؛ روشنایی، مهدی و عبداللہی، محمد. (۱۳۹۱). «گفتگو با استاد علیدوست؛ روش‌شناسی اجتهاد»، پژوهش‌های فقهی تا اجتهاد، سال اول، پیش شماره ۳.
۲۲. عنذلیب، محمد و مهدوی، منصور. (۱۳۹۵). «روش‌شناسی صاحب جواهر: گفتگو با استاد عنذلیب»، روش‌شناسی اجتهاد، بهار، شماره ۱.
۲۳. فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به آدرس: www.apll.ir.
۲۴. لاری، سید عبدالحسین. (۱۴۱۸ق). التعلیقة علی المکاسب. قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة.
۲۵. مبلغی، احمد. (۱۳۹۰). «روش‌شناسی اجتهاد در اقوال»، فقه، سال هجدهم، شماره ۲.
۲۶. مددی، سیداحمد. (۱۳۹۴). تقریر جلسه ۲۹ درس خارج مکاسب. <http://www.ostadmadadi.ir/persian/lesson/11738>.
۲۷. مصطفوی، جواد. (۱۳۵۲). «تحریر محل نزاع»، مطالعات اسلامی، بهار و تابستان، شماره ۶ و ۷.
۲۸. معین، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ معین (فارسی)، تهران: زرین.
۲۹. مؤمنی‌راد، اکبر؛ علی‌آبادی، خدیجه؛ فردانش، هاشم و مزینی، ناصر. (۱۳۹۲). «تحلیل محتوای کیفی در آیین پژوهش: ماهیت، مراحل و اعتبار نتایج»، اندازه‌گیری ترویجی، سال چهارم، شماره ۱۴.
۳۰. نجفی، کاشف‌الغطاء. (۱۴۲۰ق). شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلامة ابن المطهر. نجف: مؤسسه کاشف‌الغطاء - الذخائر.
۳۱. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۲. نجفی، محمدحسن. (۱۴۲۱ق). جواهر الکلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام).
۳۳. واسطی، عبدالحمید. (۱۳۹۹). «ماهیت شناسی الگوریتم اجتهاد»، جستارهای فقهی و اصولی، سال ششم، شماره ۱۹.
۳۴. واسطی، عبدالحمید. (۱۴۰۱). الگوریتم اجتهاد. قم: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۵. هلالیان، سعید. (۱۳۹۷). «مراحل و گام‌های کلان اجتهاد در یک مسئله»، روش‌شناسی اجتهاد، بهار، شماره ۲.
۳۶. یزدی، محمدکاظم. (۱۴۲۱ق). حاشیة المکاسب (للیزدی). ج ۱. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

روش‌شناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴
۱۷۴